

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما در ارتباط با ادله ی لزوم معاظاة بود. به دلیل استصحاب رسیدیم. گفتیم که شیخ یک اصالة اللزومی در معاملات درست می کند که اولین مستند آن، استصحاب است. گفتیم وقتی استصحاب می تواند اثبات لزوم معامله را بکند که در حکم کلی الهی جاری باشد. بحث اول این بود که اگر کسی جریان استصحاب را در حکم کلی - به اصطلاح در شبهات حکمیه - بپذیرد، در این صورت، استصحاب، اصل عملی می شود. اما اگر کسی گفت استصحاب در شبهه ی حکمیه حجت نیست در این صورت، استصحاب یک قاعده ی فقهی می شود که فقط در شبهات موضوعیه به درد می خورد و دیگر نمی تواند یک اصل عملی جاری در شبهات حکمیه باشد. محقق خوئی از کسانی است که قائل به عدم حجیت استصحاب در شبهات حکمیه است. آن ها هم که قائل به عدم حجیت استصحاب در شبهات حکمیه هستند یک بار می گویند دلیلش کارا نیست. چون مورد روایات استصحاب، شبهات موضوعیه است. این را دیروز توضیح دادیم. آقای خوئی می گویند من دلیل را کامل می دانم چون ولو این که مورد ادله ی استصحاب، شبهات موضوعیه است، اما تعلیل آن عموم و اطلاقی دارد که قابل أخذ است. "لأنه علی یقین" تعلیلی به حیث یقین می کند و اختصاص را بر می دارد. آقای خوئی می

گویند من هم موافق هستم که این تعلیل، دلیل استصحاب را تعمیم می دهد. خب اگر این طوری است پس چرا در شبهات حکمیه جاری نیست؟ ایشان می گوید به خاطر ابتلاء به معارض. ما در شبهات حکمیه هر استصحابی که جاری کنیم مبتلاء به معارض است. گفتیم این ابتلاء به معارض از کجا شروع شده است؟ از کلام فاضل نراقی شروع شده است. مرحوم آقای خوئی هم این جا تصریح می کنند که من این جا تابع نظر فرمایش فاضل نراقی هستم. فاضل نراقی هم این جا گفته است که استصحاب معارض دارد. یک استصحاب وجودی داریم و یک استصحاب عدمی داریم. گفتیم این بحث معارض بودن این دو استصحاب، در تنبیهات استصحاب کفایه مطرح شده است. عبارات آخوند را شروع کردیم بررسی کردن. در تنبیه چهارم آخوند فرمودند که فرقی نمی کند که متیقن ما امر تدریجی باشد و به اصطلاح غیر قارّ باشد یا قارّ باشد و قرار داشته باشد. ذیل این بحث، به این نکته می رسند که حالا اگر ما ثابت کردیم که در امور تدریجی و غیر قارّ، استصحاب جاری است - که حالا فرض کنیم که این استصحاب در این مورد درست شده است و هم شیخ گفته است و هم آخوند - حالا اگر مستصحب ما فعل مقید به زمان بود چه می شود؟ مثلا صوم مقید به زمان است. خود صوم، تدریجی نیست اما مقید به زمان شده است. لذا فعل مقید به زمان شده است. یا مثلا إکرام، مقید به یوم الجمعة شده است. مستصحب ما یک فعلی است که به یک زمان خاص مقید شده است. آخوند ذیل این مساله، فرمایش فاضل نراقی را بحث کرده است. فرمایش آخوند را تقریبا گفتیم. یک تنمه ای از آن باقی مانده است. این جا خلاصه ی فرمایش جناب آخوند این بود که وقتی یک فعلی به زمان مقید می شود یک بار تقیید از باب این است که واقعا قید برای مولی مطلوب است. مثلا وقتی مولی می گوید "أکرم زیدا یوم الجمعة" یا می گوید "إکرام زید یوم الجمعة واجب" ما از بیان مولی

می فهمیم که اکرام مقید را می خواهد طوری که تقیید به یوم الجمعة در مطلوب مولى دخیل است. آخوند گفتند اگر این طوری فهمیدیم که معلوم است ما نمی توانیم صوم را در یوم السبت استصحاب کنیم. چون متیقن ما وجوب اکرام نبود بلکه اکرام مقید به یوم الجمعة بود. چرا نمی توانیم استصحاب کنیم؟ چون تغایر موضوع وجود دارد. از همان توضیحی که در بحث درس اصول دادم این جا استفاده کنید. تکلیف به اکرام مقید به یوم الجمعة خورده است. موضوع - یعنی معروض مستصحب - عوض می شود. دیگر اکرام مقید به یوم السبت غیر از اکرام مقید به یوم الجمعة است. مستصحب ما وجوب است. من می خواهم استصحاب وجوب کنم اما نمی توانم. استصحاب وجودی منتفی است. چرا منتفی است؟ به خاطر این که یقین سابق منتفی شده است و من شک در بقاء ندارم بلکه علم به انتفاء دارم. آن تکلیف سر اکرام مقید به یوم الجمعة آمده است. حالا موضوع عوض شده است. اکرام مقید به یوم السبت غیر از اکرام مقید به یوم الجمعة است. آخوند می فرماید نه تنها اکرام وجودی ندارم بلکه این جا استصحاب عدمی هم دارم! یوم الخمیس که من چنین وجوب مقید به یوم الجمعة ای نداشتم لذا همین عدم را استصحاب می کنم. عدم وجوب اکرام مقید به یوم الجمعة استصحاب می شود. اگر از دلیل قیدیت فهمیدیم این طوری می شود.

اما آخوند می فرماید اگر از دلیل، ظرفیت در بیاورید و بگویید ما از دلیل این را که اکرام مقید به یوم الجمعة واجب شده است نمی فهمیم بلکه مولى گفته است "اکرام زید واجب یوم الجمعة". به بیان زیبای استادمان حضرت آقای فاضل، فرض کنیم که یک بار "یوم الجمعة" را قبل از "واجب" بگوید و یک بار بعد از آن بگوید. اگر مولى نگفت "اکرام زید یوم الجمعة واجب" تا کأن وجوب سر

مجموع بیاید بلکه گفت "اکرامُ زیدٍ واجبٌ يوم الجمعة" و ظرفیت فهمیدیم آن موقع موضوع ما خودِ اکرام است. معروض مستصحب ما خودِ اکرام است. خب این اکرام هم همان اکرام است. چه جمعه باشد و چه سبت باشد. حالا که سبت رسید، شک می‌کنم. اشکالی ندارد و بقاءش را استصحاب می‌کنم.

بعد آخوند به خودش یک اشکال کرد که این ظرفیت، فهم عرف است ولی در منظر عقل، همه ی این خصوصیات به موضوع بر می‌گردد. مولی وقتی یک چیزی را می‌آورد از جهت فهم عقلی، برای موضوع قید است. آخوند می‌گوید این کاملاً درست است و فهم عقلی ظرف را به قید بر می‌گرداند. ولی مساله این است که الان دعوی ما سر "لا تنقض" است و می‌خواهیم صدق نقض را بررسی کنیم. صدق ادله ی لفظیه مثل "لا تنقض" عرفی است نه عقلی و وقتی ما می‌خواهیم با صدق عرفی کار کنیم باید عرفی نگاه کنیم. عرفی که نگاه کنیم، عرف ظرف را می‌فهمد و می‌گوید يوم الجمعة ظرف است. بله! اگر می‌گفت "اکرامُ زیدٍ يوم الجمعة واجبٌ" و وجوب را سر مجموع می‌برد عرف از آن قید می‌فهمید.

بعد آخوند دوباره به خودش گفت که نمی‌شود کسی بگوید که ما با هر دو نظر کار می‌کنیم و در فضای ظرفیت، عرفی کار می‌کنیم و استصحاب وجودی انجام می‌دهیم یعنی استصحاب وجوب اکرام می‌کنیم و در فضای قیدیت عقلی کار می‌کنیم و عدم وجوب را استصحاب می‌کنیم. آیا نمی‌شود با کلا النظرین کار کرد؟ این می‌شود حرف فاضل نراقی. یعنی هم استصحاب عدمی را انجام بدهیم و بگوییم عقل می‌گوید ظرف نداریم و هم استصحاب وجودی بشود چون عرف می‌گوید ظرف داریم.

آخوند پاسخ دادند که خیر! ما نمی توانیم دو تا نظر را سر روایت پیاده کنیم. یک روایت بیشتر نیست و ما در روایت باید با یک نظر کار کنیم. یا باید تصمیم بگیریم و عرفی کار کنیم و یا باید عقلی کار کنیم و چون تطبیق ادله ی لفظیه با نظر دقّی عرف انجام می شود باید عقل را کنار بگذارید. لذا عرف است و عرف یا قیدیت می فهمد که فقط استصحاب عدمی است و یا ظرفیت می فهمد که فقط استصحاب وجودی است و دیگر دو تا استصحاب نداریم.

این تقریبا حاصل فرمایش محقق خراسانی است. حالا یک تنمه هایی هم دارد ولی آن چه که مورد نیاز ماست همین است.

پس خلاصه ی حرف آخوند این شد که وقتی ما می توانیم فرمایش فاضل نراقی را قبول کنیم و بگوییم استصحاب وجودی با استصحاب عدمی تعارض دارد که فتوی به صحت کلا النظرین بدهیم. چون فاضل قبول دارد که با نظر دقّی عقلی، قیدیت فهمیده می شود و در فضای قیدیت، استصحاب وجودی - به خاطر عدم وحدت موضوع - منتفی است و فقط استصحاب عدمی جاری می شود. در فضای ظرفیت که فهم عرفی است ما هستیم و استصحاب وجودی و دیگر استصحاب عدمی نخواهیم داشت.

اگر کسی مثل فاضل نراقی خواست هر دو تا را جاری کند وقتی می تواند این کار را بکند که کلا النظرین درست در بیاید و هم بتواند با نظر عقلی یک دلیل را تحلیل کند و هم با نظر عرفی؛ اما نمی شود و ما باید یک نظر را انتخاب کنیم و ما هم فتوایمان این است که چون با ادله ی لفظیه کار می

کنیم و در این موارد نظر عرف محکم است لذا ما استصحاب وجودی جاری می کنیم. این مطلب آخوند بود.

نظر مرحوم شیخ در جریان استصحاب در افعال مقید به زمان:

جناب شیخ در این فضا یک بیان دیگری دارد. شیخ می گوید زمان یا مفرد است و یا مفرد نیست. این تعبیر ایشان در رسائل است. ایشان می گوید وقتی یک فعلی مقید به زمان می شود یا زمان سبب می شود که فعل را تکه تکه کند و افراد مختلف با زمان های مختلف درست کند. تعبیر ایشان این است که زمان، مفرد می شود. اگر زمان مفرد باشد حق این است که ما فقط استصحاب عدمی داریم و تغایر موضوع درست است. آن موقع این طوری می شود که اکرام یوم الجمعة از اکرام یوم السبت - در فضای مفردیت زمان - جدا می شود. زمان می گوید این طبیعی اکرام را من تکه تکه می کنم. یکی اکرام یوم الجمعة می شود و یکی اکرام یوم السبت می شود و یکی اکرام یوم الخمیس می شود. اگر این طوری شود، شیخ می گوید در فضای مفردیت زمان، وحدت موضوع منتفی است. معروض مستصحب - یعنی این وجوب - سراغ اکرام مقیدی رفته است که این فردش غیر از آن فردش است. لذا نمی شود استصحاب کرد. خیلی شیخ این جا دقیق است. ما به این فهم عرفی شیخ خیلی ارادت داریم. موضوع ایشان خیلی موضوع مرتبی است. یعنی از طبیعی پایین آمده اید و سراغ خصوصیات رفته اید و خصوصیات را مفرد گرفته اید. اگر زمان مفرد باشد آن موقع موضوع متغایر است و لذا اکرامی که یک فردش روز جمعه است و یک فردش روز شنبه است، با هم فرق دارند و نمی توانیم

استصحاب وجودی جاری کنیم چون به تعبیر آخوند وحدت قضیه ی متیقنه و مشکوکه و یا به تعبیر شیخ وحدت موضوع - که معروض مستصحب باشد - وجود ندارد و لذا نقض صدق نمی کند.

منتهی شیخ می فرماید که یک نظر دیگر این است که بگوییم زمان مفرد نیست بلکه ظرف است. چون زمان مفرد نیست و ظرف است لذا قبول نداریم که استصحاب وجودی متفی باشد. زمان اثرش را از دست می دهد و حالت می شود. مثل مثالی که بحثش را می کردیم و می گفتیم حضور معصوم علیه السلام یک حالتی می شود. نماز جمعه واجب است. اکرام واجب است. حالت این موضوع این است که روز جمعه باشد. لذا شیخ می گوید من وقتی در استصحاب کار می کنم هم باید شکم قابل تحلیل باشد و هم وحدت موضوع قابل تحلیل باشد. یک اتفاقی باید بیافتد تا من شک کنم. شک من مال این است که یک حالتی به نام روز جمعه به یک حالت دیگری به نام روز شنبه تبدیل شده است. یک حالتی به نام نماز جمعه در حضور معصوم علیه السلام به حالت دیگری به نام نماز جمعه در غیبت معصوم علیه السلام تبدیل شده است. این ها حالت هستند. نه حضور و غیبت قید هستند بلکه فقط صلاة جمعه واجب است و نه جمعه و سبت قید هستند بلکه فقط اکرام واجب است. شیخ می گوید حرف من این است که در این بحث اگر کسی فهمش از زمان این بود که یک حالتی است و مفردیت و قیدیت ندارد، در این صورت من هستم و استصحاب وجودی. دیگر وجوب اکرام می آید و راه بر عدم بسته می شود. وجوب آمده است. شک می کنم که آیا حالت که عوض شد وجوب هم از بین می رود؟ می گویم خیر! صدق عرفی نقض درست است و لذا استصحاب می کنم.

این حرف شیخ بود. پس شیخ، مساله را به این برگرداند که ما مفردیت زمان را قائل می شویم یا نمی شویم؟ زمان را از حالات موضوع بدانیم یا از قیود موضوع بدانیم؟ اگر از حالات موضوع بود استصحاب درست است و اگر از قیود موضوع بود و موضوع عوض شده است، استصحاب درست نمی شود. آقای آخوند به این برگرداند که من نظرم را عقلی می کنم یا عرفی می کنم؟ در نظر عرفی کأن فرمایش شیخ را بیان فرمود و با نظر عقلی کأن گفته اند که من به سمت مفردیت می روم.

بالاخره جناب شیخ و آخوند حرف فاضل را رد کرده اند و گفته اند شما که می خواهید در فعل مقید به زمان تعارضی بین استصحاب وجودی و عدمی درست کنید و دو فرد از استصحاب را در مقابل هم قرار بدهید و استصحاب را از کار بیاندازید، ما زیر بار این حرف نمی رویم.

ورود اشکال شیخ و آخوند به فاضل نراقی از دیدگاه محقق خوئی:

آقای خوئی می گوید من تعارض بین استصحاب وجودی و عدمی را قائل هستم ولی یک طوری می خواهم آن را تقریر کنم که نه اشکال شیخ به من وارد بیاید و نه اشکال آخوند وارد بیاید. ولی این تعارض را در شبهه ی حکمیه درست می کنم نه در شبهه ی موضوعیه. ایشان با یک هنرمندی می خواهند این مساله را درست کنند.

حالا ما هر چه مثال زدیم وجوب اکرام زید و موارد این طوری بود. حالا یک شبهه ی حکمیه مثال بزنیم. ایشان می گوید یک وقت شما می گوید این ماء قلیل به واسطه ی ملاقات با نجس، نجس شده است. حالا این قدر روی آن آب ریختیم تا ماء متمم کراً شد. متمم کردیم و به کراً

رساندیمش. حالا می پرسیم این مائی که قلیل بود و به واسطه ی ماء قلیل بودنش در ملاقات با نجس، نجس شد، حالا بعد از تتمیمه کرا، پاک است یا نیست؟ شک می کنید. این شبهه ی حکمیه می شود. حالا سر معاطاة هم می رویم. ایشان معاطاة را هم می گوید. چرا این مثال، شبهه ی حکمیه است؟ چون مساله، اشتباه امور خارجی نیست بلکه مساله این است که ما در لسان دلیل مشکل داریم. یا دلیل نداریم و یا دلیل مجمل است و یا دلیل معارض دارد و خلاصه دلیل است که مشکل دارد نه این که اشتباه امور خارجی باشد.

ایشان می گوید این جا که شبهه ی حکمیه داریم، یک راه این است که بگویم من یقین سابق به نجاست این ماء دارم و بعد استصحاب بقاء نجاست آن را جاری کنم. در بیان فاضل نراقی این استصحاب وجودی است. یعنی این ماء، کان نجسا و من یقین سابقم این بود که این نجس بوده است و الان هم شک دارم و لذا استصحاب بقاء نجاست آن را جاری می کنم.

خب این جا اگر بخواهیم بیان فاضل نراقی را - طبق روال شیخ و آخوند - پیاده کنیم، می گوئیم این آب تا قبل از تتمیم، حکمش، حکم نجاست بود. بعد از تتمیم، محل شک ما شده است. ما باید ببینیم که این جا یک استصحاب وجودی داریم - که استصحاب بقاء نجاست باشد - و یک استصحاب عدمی داریم. اگر می خواهیم با ادبیات فاضل نراقی کار کنیم باید مساله را سر تقیّد ببریم و با تقیّد که کار می کنیم بگوئیم این مقیدا به عدم تتمیم یک چنین حکمی داشت. حالا که مقید شد و قید هم رفته است، این موضوع غیر از آن موضوع است و نمی توانیم حکم نجاستی که مقید به عدم تتمیم بود را استصحاب کنیم. استصحاب وجودی از کار می افتد. آقای خوئی می گوید اگر این طوری بگوئید

اشکال شیخ وارد می شود. شیخ می گوید موضوع عوض نشده است چرا که تتمیم و عدم تتمیم حالات این آب است. ما تتمیم را قید قرار نمی دهیم. ما تتمیم را مفرد نمی کنیم تا بگوییم این ماء مقیدا به عدم تتمیم کان نجسا و حالا که تتمیم شد دیگر نمی شود آن نجاستِ ماءٍ مقید به عدم تتمیم یا مقید به قلت را استصحاب کرد. شیخ می گوید من استدلالم به این است که موضوع واحد است. یعنی قلت و کثرت حالات این آب هستند. اگر قلت و کثرت حالات آب باشند، "لا تنقض" شامل آن می شود و شیخ می تواند جواب فاضل را بدهد. آقای خوئی می گوید من با فرمایش شیخ موافق هستم و اگر فاضل این طوری بگوید اشکال وارد می شود. کما این که آقای آخوند هم می تواند جواب فاضل را بدهد. آقای آخوند می گوید من با نظر عرفی که کار می کنم قضیه ی متیقنه و مشکوکه ی من یکی است. حالا آن جا در حیث تقیید به زمان فرمایش شیخ و آخوند پیاده می شود ولی این جا در حیث تتمیم پیاده می شود.

اجمالی از اشکال محقق خوئی به شیخ و آخوند:

آقای خوئی می گوید اگر فرمایش فاضل را اصلاح نکنید اشکال شیخ و آخوند وارد است. ایشان می گوید من نمی خواهم از طریق آقای فاضل سیر کنم. من می گویم زمان ظرف است. این قیود هم همگی حالات هستند. یعنی اول از دست شیخ و آخوند خودش را نجات می دهد. می گوید اشکال من در فضال مفردیت نیست تا شما به من بگویید عرفا زمان ظرف است. اشکال من در فضای قیدیت نیست تا شما جواب بدهید این آقا قلت و کثرت را قید دیده است در صورتی که این ها حالات آب

هستند نه قیود آن! من این ها را نمی خواهم بگویم. آقای خوئی می خواهد بگوید مساله ی من چیز دیگری است. مساله ی من این است که من یک جعل دارم و یک مجعول دارم. این را فردا کمی توضیح می دهیم. اشکال من در جعل و مجعول است. حالا ارزش آن بحث قضایای حقیقیه و خارجیه ی ما و جعل و مجعول این جا معلوم می شود. آقای خوئی می گوید اصلا حرف من از یک زاویه ی دیگری است. من می خواهم بگویم من یک اصالت عدم جعل دارم و یک اصالت بقاء مجعول دارم. من می خواهم بگویم هر چه شیخ و آخوند گفته اند در مجعول درست است. ظرف دیده اند درست است. حالت دیده اند درست دیده اند. اما ظرف بودن و حالت بودن غایت کمکی که به ما می کند این است که استصحاب بقاء مجعول را درست می کند. وحدت قضیه ی متیقنه و مشکوکه یا وحدت موضوع را درست می کند تا استصحاب بقاء مجعول صورت بگیرد. چون شما شک در سعه ی مجعول دارید. این را توضیح خواهم داد. انصافا آقای خوئی خیلی دقت دارند که می گویند درگیری من با آخوند و شیخ سر این ها نیست. من با آن ها همراه هستم و آن ها حق دارند که به آقای فاضل نراقی بگویند زمان ظرف است و مفرد نیست و نظر ما نظر عرف است نه نظر عقل، و قلت و کثرت حالات هستند. ما می گوییم سلّما و آمنّا اما آخرش چه می شود؟ آخرش این می شود که استصحاب وجودی شما ادامه پیدا می کند. این تازه استصحاب بقاء مجعول می شود! این را یک توضیحی خواهم داد تا ببینید آن بحث اصلی ما این جا چه قدر نافع است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.